

UDK 1 (091). 297.

KBT 87.3; 60.03

DOI 10.33864/MTFZK.2019.45

برکت‌الله سینوی *
(پاکستان)

جامعة المصطفى العالمية (ص)
دپارتمان فلسفه و عرفان

تبیین و بررسی
«النفس في وحدتها كل القوي»
از منظر صدر المتألهين شیرازی

چکیده

یکی از کلیدی‌ترین مباحث فلسفه به طور عام و فلسفه اسلامی به طور خاص، مباحث مربوط به نفس است و در این میان یکی از مهم‌ترین و البته چالش‌برانگیزترین بحث‌های این موضوع، رابطه نفس با قوای خود است. نظریات مختلفی در این مبحث، از سوی فلاسفه از دوران یونان گرفته تا دوران معاصر مطرح شده است. به گونه‌ای که طیف وسیعی از مباحث فلسفی را این بحث تشکیل می‌دهد. صدر المتألهين معروف به ملاصدرا در بسیاری از آثار خود به ویژه اسفار اربعه، مطالب مفصلي را در این باره ارائه داده است. تحقیق حاضر با توجه به مبانی خاص حکمت متعالیه مانند اصالت الوجود، تشکیک‌الخاص، حرکت جوهری و غیره، با روش توصیفی-تحلیلی این بحث را مورد بررسی قرار داده و به این نتیجه‌ی مهم رسیده است که با توجه به قاعده‌ی «بسیط الحقیقة کل الاشیاء و لیس بشي منها»، قوای چنین نیست که در مقابل و موازی با نفس باشد و یا حتی دوگانگی و ثنویتی میان نفس و قوای آن هم نیست بلکه قوای نفس، تشان و عساکر نفس اند. ملاصدرا برای اثبات ادعای خود چندین برهان در آثار من جمله اسفار اقامه کرده است.

کلید واژگان: ملاصدرا، ابن سینا، شیخ اشراق، فخر رازی، نفس، قوا، مراتب، مبانی، وحدت-انگاری، دوگانه‌انگاری.

مقدمه

بحث نفس از پیچیده‌ترین مباحث فلسفی به شمار می‌رود. در این میان بحث «رابطه نفس و قوا» جایگاه ویژه‌ای دارد. این بحث دارای دو مسئله اساسی است:

۱- روشن شدن نقش نفس و قوا در افعال ادراکی و تحریکی تا آشکار شود که قوا و نفس مشترکاً فاعل افعال هستند یا مستقلاً و بدون نیاز به دیگری.

۲- وحدت یا تعدد وجودی نفس و قوا.

از دید این مقاله، بحث نفس و قوا همچون آینه‌ای روشن، تصویر اصول و مبانی صدرایی در حوزه نفس را در خود منعکس کرده است و اگر کسی قصد بررسی آثار مبانی مبنایی ملاصدرا در مباحث فلسفی را بررسی کند ناگزیر باید این بحث را با دقت بنگرد.

ترسیم کلی نظریات^۱

در باره تعدد نفس و قوای، می‌توان اقوال را بدین گونه خلاصه کرد:

۱- نفوس متعدد هستند و هر یک این قوای نزوعی، تحریکی و ... نفوس جدا هستند: افلاطون در رساله فایدون.

۲- نفس واحد است با قوای گوناگون: حال سؤال این است که نسبت میان قوای متعدد با نفس چیست.

۱. دوگانه انگاری: میان افعال نفس و قوای آن

a. افعال از آن نفس است حقیقتاً و از آن قوا است مجازاً

b. برعکس اول

c. افعال از آن هردو است حقیقتاً (در طول هم)

۲. وحدت انگار: نفس داخل در قوای آن است لا بالمازجه و خارج از قوای خود است لا بالمباینه (وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت و مقام جمعی و بساطت نفس)

نظر و تئوری ملاصدرا همین اخیر است که در جای خود توضیحاتش خواهد آمد و در آخر نیز روشن خواهد شد که مراد از وحدت انگاری، اضافه اشراقی نفس نسبت به قوای آن حتی بدن است.

پیشینه تاریخی این بحث در فلسفه اسلامی

الف. شیخ‌الرئیس

این سینا معتقد است نفس امر واحدی است که مفیض قوا به بدن، و قوا که هر یک اختصاص به فعل خاصی دارند به عنوان «واسطه و آلت» در افعال نفس مورد استفاده قرار می‌گیرند، اما فاعل حقیقی، خود

^۱ برای ترسیم چنین تقسیم‌بندی از دروس استاد جوادی و کتاب علم النفس فلسفی استاد فیاضی استفاده کرده‌ام.

نفس است. شیخ در کتاب سترگ الشفا، هنگام برشمردن آراء مشهور در امر نفس، به رأی مذکور به عنوان مختار خود اشاره می‌کند^۱ و در رساله التعلیقات برخلاف بعضی مشائین که قوا را در ادراک مستقل می‌دانند، مطلق ادراک را فعل نفس می‌شمارد^۲ و در کتاب الاشارات و التنبیها^۳ تأکید می‌کند که اصل جمیع قوا- اعم از مدرک و محرک- نفس است.^۴

از نظر ابن سینا، تمام آثار و افعال انسان، مستند به نفس است، ولی نفس نسبت به بعضی افعال نظیر ادراک کلیات، ادراک نفس از ذات خود، و نیز به کار گرفتن قوای نفسانی «فاعل مباشر» است و نسبت به بعضی افعال «فاعل باواسطه یا غیر مباشر» مانند افعال مربوطه به حواس ظاهر و حواس باطن که در آنها، قوا واسطه انجام فعل هستند، ولی باید دقت کرد که وساطت قوا به این معنا نیست که ادراک حقیقتاً از آن قوا باشد، بلکه فاعل و مدرک حقیقی، نفس است، اما به قوای خود نه به ذاتش.

ابن سینا و اغلب شارحان او معتقدند که فاعل جمیع افعال و مدرک تمام ادراکات، نفس ناطقه است، منتهی چون مجرد الذات و روحانی الحدوث است، ادراک صور و معانی جسمانی را به واسطه قوا و آلات بدنی انجام می‌دهد، زیرا باید بین مدرک و مدرک سنخیت برقرار باشد، اما صور مجرد کلیه مستقیماً و بدون واسطه درک می‌شوند. پس هم مدرکات جزئی مربوط به قوای جسمانی توسط نفس ادراک می‌شود و هم مدرکات کلی. با این تفاوت که در ادراک دسته اول نیاز به واسطه هست و در ادراک دسته دوم نیاز نیست.^۴

ب- شیخ اشراق

با توجه به این که نظریه شیخ شهاب‌الدین سهروردی معروف با شیخ اشراق در باب نفس و قوا در مواردی نزدیک به رأی شیخ‌الرئیس و در مواردی قریب به آرای صدر المتألهین است و از طرفی با هر دو اختلافاتی دارد که برآمده از اصول اشراقی او است:

۱. ارتباط نفس با قوا

به نظر شیخ اشراق، قوای نفس، تشعشعات نور اسفهد در بدن و فیاض از آن هستند و نور اسفهد محیط به بدن و قوای آن است و همه قوا اعم از مدرک و محرک و ظاهر و باطن که در بدن به نحو پراکنده موجود هستند، در این ذات نوری فیاض به نحو جمع وجود دارند.^۵

1. *Al-Nafs Min Kitab al-Shifa*, (pp.342)

2. *Al-Taliqat*, (p.23)

3. *Al-Isharat wa al-Tanbihat*, (vol.2), (p.306)

4. *Al-Nafs al-Bashariyyah Ind Ibn Sina*, (pp.20-30)

5. *Majmoa Musannafat*, (vol.2), (pp.205-206)

۲. نقش نفس و قوا در ادراک

نفس ناطقه داراي قواي جزئيه‌اي است که مدرک محسوسات هستند و قواي کليه‌اي که مدرک معقولات مي‌باشند و همان طور که مدرکات تمام حواس، در حس مشترک جمع مي‌شوند، مدرکات تمام قوا نیز در ذات نفس جمع مي‌شوند و در واقع نفس، مدرک تمام ادراکات و حاسّ جميع حواس است. فاعل ادراک، نفس است و قوا و محل مادي آنها، نقشي در ادراک ندارند، بلکه فقط نفس مجرد را مستعد مي‌کنند که فعلي را که اين قوه با آن مناسب است انجام دهد. مثلاً چشم، نفس را مستعد ايجاد تصوير یک گل سرخ مي‌کند و گوش، نفس را مستعد ايجاد صوت^۱. شيخ اشراق گرچه مانند ابن سينا نفس را واحد و مدرک حقيقي مي‌داند، اما برخلاف شيخ، به وحدت نفس بدون وجود قوا قائل است. او قوا را آلات و معدّات فاعليت نفس مي‌داند. درحالي‌که، شيخ به فاعليت قواي ظاهر و باطن به عنوان واسطه قائل است و نقش آنها را نفي نمي‌کند. چنان که، ملاصدرا هم معتقد است که قوا در فعل نفس دخالت دارند منتهي نه به نحو مستقل، بلکه فاعليني در طول نفس دارند. پس صدرا نیز مانند شيخ و برخلاف سهروردي با حذف مطلق قوا مخالف است و به همين دليل، سخن سهروردي در المقاومات- مبني بر اين که نفس و قوا معدّات افعالي نظير تغذيه و نمو و توليد مثل هستند و فاعل مباشر آنها عقل مفارق است^۲ را رد مي‌کند و معتقد است که اين افعال اقتضاي نفس و قواي آنهاست نه عقل مفارق، اگرچه عقل مفارق به نوعي فاعل اين افعال است. چنان که، به اين معنا فاعل همه افعال ديگر انسان نیز هست^۳.

۳. ظهور حقيقت واحد در قواي مختلف

شيخ اشراق براي حفظ وحدت ذات و افعال در نفس، وجود قوا را نفي مي‌کند و از نظر او آنچه در باب نفس و قوا جاري است ظهور حقيقت واحد در قواي و استعدادهاي مختلف است. در واقع چيزي که ما آن را به عنوان قوه‌اي از قوا مي‌شناسيم ظهور نفس است به تعين خاص. نکته اين نزديکي ديده‌گاه سهروردي و صدرالمتألهين در اين مطلب ارزشمند است که قوا تعينات و ظهورهاي نفس هستند، اما آنچه صدرا را از سهروردي متمايز مي‌کند اين است که در نظام اشراقي و بدون اعتقاد به حرکت جوهری و قول به تشکيل و مراتب بودن نفس نمي‌توان اين سخن را هماهنگ با ساير مواضع و مباني تبیین کرد. درحالي‌که، در حکمت متعاليه از آنجا که قوا مراتب نفس و نفس داراي حرکت استکمالي ذاتي است اين امر که قوا مظاهر نفس باشند هماهنگ با ساير جهت‌گيري‌ها است^۴.

1. Ibid, (vol.2), (pp. 213-214).

2. *Majmoa Musannafat*, (vol.1), (pp.191-182).

3. *Al-Asfar al-Arba'a*, (vol.9), (pp.68-69).

4. *Guzarish, Sharh wa Sanjish Dasgah Falsafi Sheikh Ishraq*, (vol.1), (pp.74-90); (vol.2), (pp.251-254).

ج. فخرالدین رازی

درباره فاعلیت نفس و قوا در افعال انسان چنانچه گذشت بعضی فلاسفه قوا را فاعل مستقل می‌دانند و بعضی نفس را فاعل و قوا را آلات یا معدّات می‌شمارند. امام فخرالدین رازی که جزء دسته دوم است گمان کرده شیخ در دسته اول قرار دارد.

واقعیت این است که امام فخرالدین رازی بحثی را در جلد دو کتاب *قیم خود المباحث المشرقیه*، آورده است که به زعم اکثر شارحان و استادان معاصر فلسفه مانند استاد جوادی، استاد مصباح یزدی و... نقطه آغاز نظریه ملاصدرا است. در آن بحث، امام فخر تلاش کرده است تا علم به جزئیات داشتن نفس را هم ثابت بکند؛ زیرا به زعم وی، بنا بر نظر ابن سینا نفس فقط به کلیات علم دارد نه به جزئیات. هر چند این سخن ایشان درست نیست؛ زیرا ابن سینا علت اخیر افعال قوای نفس را خود نفس می‌داند و قوا را منفک از خود نفس نمی‌داند. باری، وقتی امام فخر دلالتی را ذکر می‌کند که نفس علاوه بر کلیات به جزئیات نیز علم دارد، ملاصدرا از همین دلالتی برای اثبات مقام جمعی و *النفس فی وحدتها کل القوی* استفاده می‌کند. خلاصه اینکه کسی گمان نکنده امام فخر مبتکر این بحث است، بلکه حد اکثر ادعای وی این است که نفس به جزئیات هم علم دارد و بنابراین هم این است که قوا را آلات و معدّات می‌داند نه مستقل.^۱

مبانی نظریه ملاصدرا

لازم به ذکر است که قبل ذکر نظر خاص ملاصدرا، باید مبانی وی متذکر شد، تا نظر ایشان روشن‌تر شود.

- ۱- اصالت‌الوجود
- ۲- تشکیک در حقیقت وجود
- ۳- بسط الحقیقه کل الاشیاء و لیس بشی منها
- ۴- حرکت جوهریه
- ۵- حدوث نفس و نه قدم آن و البته جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء آن.
- ۶- مراتب سه‌گانه نفس مطابق با مراتب سه‌گانه عالم و جهان

نظریه صدر المتألهین

مطالب اصلی نظر نفس و قوای صدر المتألهین، به شرح زیر می‌باشد:

۱. مدرک حقیقی در ادراکات جزئی و کلی و محرک حقیقی در حرکات طبیعی و ارادی، نفس است.

^۱. *Al-Mabahith al-Mashriqiyya*, (vol.2), (pp.345-362).

۲. قوا، واسطه های نفس در افعال هستند و ضرورت و ساطت قوا، ناشی از آن است که موجود عالی، افعال نازل را از طریق واسطه ای که هم مرتبه با وجود افعال مذکور باشد انجام می‌دهد.^۱
۳. سبب نیاز نفس به قوا و آلات، حضور در عالم طبیعت است. به نحوی که، اگر نفس به هر عنوان از طبیعت جدا شود، می‌تواند افعال خود را بدون استعانت از آلات مادی انجام دهد. حالت خواب و رویا که در آن همه افعال بدون قوا و اعضای جسمانی انجام می‌شود از بهترین شواهد صحت این مدعا است.^۲
۴. نفس وجود واحد ذو مراتبی است که هر یک از مراتب آن، منشأ انتزاع قوه خاصی می‌شود. پس هر قوه، مرتبه‌ای از مراتب نفس است که منشأ صدور فعلی قرار می‌گیرد.^۳
۵. شیخ معتقد است هر یک از قوای نفس، دارای وجود خاص خود هستند. درحالی‌که، صدرای مدعی است که نفس و قوای آن موجود به وجود واحد هستند. اختلاف دو فیلسوف در نفی و اثبات حرکت جوهری و تشکیک در وجود و ذو مراتب بودن نفس است.^۴

توضیح نظریه مختار ملاصدرا

۱- قوا مراتب نفس هستند نه معالیل آن

قوا نه ابزار و آلات نفس هستند که معدّ ادراک کلی آن باشند و نه معالیل نفس، تا نفس از باب علّیت، مشتمل بر قوا و مدرکات آن‌ها باشد. به این صورت که، نفس کلیات را درک کند و اعضا و قوا جزئیات را. آن‌گاه به سبب حضور معلول نزد علت، مدرکات قوا نزد نفس حاضر شود. گرچه علت و معلول نزدیک‌ترین رابطه را دارند، ولی در هر حال، دو وجود و هویت جدا از هم هستند. چنانچه ما معلول‌های عقل فعلی هستیم، ولی به این دلیل خاص، ممانعت یا مشارکت در اعمال یکدیگر نداریم. به علاوه ضرورتی ندارد که علت از تأثرات معلول خود منفعل و متأثر شود. درحالی‌که، نفس از تأثر قوا به شدت متأثر می‌شود. در واقع، رابطه قوا با نفس حتی از رابطه علت با معلول هم شدیدتر است و به حق می‌توان ادعا کرد که هیچ یک از اقسام معمول رابطه نمی‌تواند بیانگر واقعیت چنین پیوندی باشد. تنها در صورتی که قوا را مراتب نفس بدانیم، هرگونه غیریتی منتفی می‌شود و صرفاً غیریت نفس و قوا از ناحیه نقص و محدودیت وجودی قوا در مقایسه با کمال و احاطه و شمول نفس باقی می‌ماند که همیشگی است.^۵

از نظر ملاصدرا وجود انسان وجود واحدی است که به شخصیت واحد مشتمل بر تمامی قوا است، یعنی یک هویت واحد و یک شخص است که می‌بینید و همین شخص است که می‌شنود، تغذیه می‌کند و نمو دارد و همین شخص است که تخیل و تعقل می‌کند. پس «وجودها» مطرح نیست، بلکه یک «وجود» است که

1. *Al-Asfar al-Arbaa'*, (vol.8), (p.71).

2. *Ibid*, (vol.8), (p.225)

3. *Ibid*, (vol.8), (pp.134- 136)

4. *Ibid*, (vol.8), (pp.135-136)

5. *Ibdaa' t Sadr al-Din al-Shirazi; al-Nafs Namozajan*, (pp.40-60).

به حرکت جوهری، واجد همه کمالات می‌شود. همین وجود در مرتبه ضعیف، نامی و متغذی است، سپس با سیر کمالی قوه لامسه، باصره، سامعه و... قوه عاقله می‌شود. به عبارت دیگر، هر قوه، همان نفس است که در مرتبه‌ای از مراتب وجود خود ظهور کرده است و محل قوا، یعنی اعضای بدن، معدّاتی هستند که نفس را برای انشای صورت مدرک آماده می‌کنند. مثلاً حقیقت بدن با جعل صورتی مماثل مبصر بالعرض، از سوی نفس حاصل می‌شود و وجود چشم و سایر شرایط ابصار، معدّاتی هستند که باعث می‌شود نفس، صورتی مماثل مبصر خارجی انشا و افاضه کند. این صورت انشا شده، مجرد از ماده خارجی است، زیرا مدرک بالذات باید هم‌سنخ مدرک باشد. وجود مبصر بالذات برای نفس به نحو قیام صدوری دارد. ولی نزد قائلین به انطباق معتقدند که صورت مماثل با خارج در قوه باصره منطبع می‌شود و این انطباق به نحو حلول است، ولی در طریقه صدرا، حلول مطرح نیست بلکه مبصر بالذات، قیام صدوری (قیام عنه) به نفس دارد نه قیام حلولی (قیام فیه). چشم به نحو ظهور در مظهر است و انسان گمان می‌کند که در عضو باصره چیزی وجود دارد. حال آن که، صورت حقیقتاً در صقع نفس و قائم به آن است.^۱

شنیدن نیز نفس انشا کننده صوت است و صورت، قیام صدوری به نفس دارد. البته انشاء نفس بعد از فراهم بودن معدّاتی نظیر سلامت گوش، ایجاد صوت، تموج هوا و امثال آن است، اما این‌ها چیزی است و ادراک صوت چیزی دیگر. چنان که، انطباق صورت در مردمک چشم چیزی است و ادراک صورت مبصر چیزی دیگر. در مورد سایر حواس ظاهر هم مطلب به همین ترتیب است مثلاً مدرک سرما و گرما نفس است و سرد یا گرم شدن دست عین ادراک سرما و گرما نیست، بلکه نفس بعد از لمس سرما یا گرما، در مقام لایق خود، احساس برودت یا حرارت می‌کند.^۲ پس سمع، نفس است که به صورت سامعه ظهور کرده و بصر، نفس است که به صورت باصره ظهور کرده و لمس نفس است که در مرتبه لمس ظهور کرده و به همین ترتیب در حواس باطن نیز خیال، نفس است در مرتبه نیمه‌مجرد و قوه عاقله، نفس است در مرتبه تجرّد. البته قوای انسان اعم از ادراکی و تحریکی، به مناسبت تعلق به عالم طبیعت، متکثر و متفرّقند و محال است که در این عالم موضع سمع و بصر و شمّ و ذوق متحد باشند، ولی این امر از ضعف وجود عالم ماده است نه از مقتضیات قوا، زیرا همین قوا در عالم خیال، متحد در وضع هستند. به نحوی که، انسان آنجا می‌تواند ببیند و بشنود و لمس کند بدون این که به قوای مختلف و محل‌های متعدد نیاز داشته باشد. همان طور که، در مرتبه حس مشترک همه حواس به نحو وحدت برزخیه جمع هستند و با یک قوه، مدرکات همه حواس ظاهر درک می‌شود و در عالم عقل حتی همین مقدار از تکثر هم وجود ندارد و از وجود واحد، معانی و حقایق کثیره‌ای انتزاع می‌شود و بصر و سمع و شمّ و ذوق عقلی همه در موضع واحد به نحو وحدت جمعیه جمع هستند و هر قوه، واجد کمالات و اصل وجود همه قوا است.^۳

صدر المتألهین در جلد هشتم اسفار می‌فرماید: نفس انسانی چون جوهر قدسی است و از سنخ ملکوت می‌باشد یک وحدت جمعی که ظل وحدت الهیه است دارا می‌باشد و این نفس خود بذاتها، قوه عاقله است، و قوه حیوانیه از تخیل تا احساس و قوه نباتیه از غاذیه تا مولده و قوه محرکه نطقیه است، اما نه بدین معنی که

1. *Al-Asfar Arbaa'*, (vol.8). (p.179); *Sharh al-Hidayah al-Athiriyyah*, (p.192)

2. *Al-Asfar al-Arbaa'*, (vol.8), (pp.169-178)

3. *Sharh al-Manzomah*, (pp.92-93)

نفس مرکب از این قوا باشد، چون نفس وجودش بسیط است و ترکیب از اجزاء در آنجا معنا ندارد بلکه به این معنا است که جوهر نفس کامل و وجودش تام و ذاتش جامع همه این حدود صوریه و قوا با همه کثرتشان می‌باشد؛ و نفس همه این کمالات و این قوا را به وجود واحد دارا می‌باشد و این واجدیت بر وجه ترکیب نیست، بلکه به صورت بسیط و لطیف است، طوری که سزاوار لطافت نفس باشد.^۱ با آنکه نفس بسیط است، در عین بساطتش واجد همه کمالات و نیروهای خود می‌باشد و حکیم سبزواری نیز از این قاعده در مورد نفس استفاده نموده است بدین گونه که:

صغری- نفس ناطقه در حقیقت ذات خویش بسیط است.

کبری- هر بسیط الحقیقه‌ای کل اشیاء است.

نفس ناطقه همه قوای خود است.

آنگاه حکیم سبزواری چنین می‌فرماید:^۲

النفس فی وحدتها کل القوی

و فعلها فی فعله قد انطوی

۲ - بدن مرتبه‌ای از مراتب نفس

بر اساس مبنای ملاصدرا در بحث نفس و قوا و با توجه به جسمانیه الحدوث نفس، بدن نیز مرتبه‌ای از مراتب نفس است و این مسئله‌ای است که شیخ و صدرا به همان نحوه و میزان که در مسئله نفس و قوا اختلاف دارند، در آن مختلف‌الرأی هستند؛ زیرا هر دو مسئله از مبانی مشابهی برخوردارند و در واقع، یکی تابع دیگری است. صدرا معتقد است که هیچ انسانی نمی‌تواند دارای دو فعلیت و دو صورت باشد و فعلیت و صورت واحد انسان، نفس ناطقه اوست و صورت‌ها و فعلیت‌های دیگر، در طول این فعلیت هستند. از این‌رو، اگر برای «بدن» فعلیتی هم در نظر گرفته می‌شود فعلیتی است ظلّ فعلیت نفس نه جدا و مستقل از آن.

نفس انسان به عنوان حقیقتی ذو مراتب، شامل مراتبی است که از عالی تا دانی امتداد دارد و همان‌طور که دارای مرتبه عقلی است دارای مرتبه‌ای است که در آن با قوای طبیعی و نباتی، اتحاد دارد و در مرتبه افعال نباتی نظیر جذب و دفع و تغذیه و نمو هم حضور تام دارد و حضور در این مرتبه مادام که نفس در عالم طبیعت است همان قدر مهم است که حضور در مرتبه عقل. شواهدی نیز وجود دارد که نشان می‌دهد نفس بذاته، فاعل افعال طبیعی است و به امور بدن اشتغال دارد از جمله:

۱. متأثر شدن نفس از تحولات مادی و طبیعی بدن نظیر بریده شدن، سوختن یا شکستن اعضا

بدن.

¹. *Al-Asfar al-Arba'a*, (vol.8), (p.134)

². *Sharh al-Manzomah*, (p.595)

۲. انصراف نفس ناطقه از سایر ادراکات هنگام شدت یافتن بیماری‌های جسمانی و درد و رنج بدن.^۱ صدرا اتحاد نفس و بدن را در معاد جسمانی نیز دنبال می‌کند و ماحصل کلام وی که بر اصول خاص او در امر معاد جسمانی مبتنی است چنین است: نفس مراتب وجودی متعددی را پشت سر می‌گذارد: ابتدا نفوس به وجود جمعی در عالم عقل وجود دارند. این وجود واحد جمعی، مراتب نزول را یکی پس از دیگری طی می‌کند تا به عالم ماده برسد و در اثر تنزل، متکثر شود. شدت تنزل هنگام ورود به عالم ماده به قدری زیاد است که آن وجود اولیه اکنون در نازل‌ترین مرتبه خود، وجودی در حد یک قوه دارد و به همین دلیل، نمی‌تواند مستقل باشد. از این رو، به بدن مادی عنصری تعلق می‌گیرد. این وجود تعلقی که برای آن موجود منتزل پیدا شده، همان چیزی است که با حرکت استکمالی، شدت و قوت یافته و در نهایت «نفس ناطقه» نامیده می‌شود، ولی اکنون که در نهایت ضعف وجودی است. «قوه جسمانی» نام دارد و محل آن نطفه است. نطفه و قوه هر دو به موازات یکدیگر مراتب حرکت است کمالی ذاتی را طی می‌کنند، نطفه به علقه و مضغه و... تبدیل می‌شود و قوه جسمانی از حالت قوه بودن که حالتی عرضی است خارج شده به صورتی به نام صورت طبیعی یا معدنی تبدیل می‌شود که وظیفه حفظ مرکب از تفرق را به عهده دارد. این صورت هنگام مرگ، از بدن بیرون می‌رود و بدن مادی به عناصر اولیه خود، یعنی آب و خاک و غیره تجزیه می‌شود. صورت طبیعی هم در اثر تکامل به صورت نباتی تبدیل می‌شود و آن هم به صورت حیوانی ارتقا می‌یابد تا علاوه بر قدرت حفظ مرکب، قدرت تغذیه و نمو و تولید مثل و حس و حرکت ارادی هم در آن پدید آید.^۲ این عبور، به معنای حرکت به سمت کسب مراتب مجرد تام و نیل به مرتبه انسانی یا نفس ناطقه است و تا هنگام مرگ ادامه می‌یابد و طی آن، هر انسانی به تناسب استعدادها و وجودی خود، به درجاتی از کمال تجردی دست می‌یابد. نفس ناطقه هنگام مفارقت، دو مرحله از وجود خود را از دست می‌دهد که مراحل نازل آن، یعنی مرتبه معدنی و مرتبه نباتی است، ولی در مرتبه دیگر، یعنی مرتبه و صورت حیوانی نیمه‌مجرد و مرتبه و صورت انسانی مجرد تام را حفظ می‌کند. دو صورت اخیر که قبلاً در جسم عنصری و بدن زمینی بودند با مرگ آن را رها می‌کنند و به جسم و بدن مثالی تعلق می‌گیرند و سرانجام نیز به جسم اخروی تعلق گرفته، تا آخر با آن می‌مانند. البته مشائین چون مجرد را منحصر به مجرد عقلانی می‌دانند معتقدند که با مرگ، مرتبه حیوانی نیز مانند مراتب دیگر از بین می‌رود. به این ترتیب، می‌توان گفت که هر انسانی در سه قالب زندگی می‌کند:

قالب اول- قالب دنیایی که دارای صورتی است و ماده‌ای. صورت آن، بدن عنصری دنیایی و ماده‌اش، عناصر مادی است.

قالب دوم- قالب مثالی که دارای ماده مثالی و صورت بدنیه مثالیه است.

قالب سوم- قالب اخروی که دارای ماده اخروی و صورت بدنیه اخرویه است.

پس ماده عنصری صورتی دارد به نام بدن دنیوی و ماده مثالی، صورتی دارد به نام بدن مثالی و ماده اخروی، صورتی دارد به نام بدن اخروی. بدن در همه این موارد صورت اقسام ماده است نه عین ماده. این بدن‌ها با نفس متحد هستند و مراتب آن به شمار می‌روند و نفس و بدن وجود مستقل و مفارق از یکدیگر

¹ Al-Asfar al-Abraa', (vol.8), (pp.76-77)

² Ibid, (vol.8), (pp.136 & 145-146)

ندارند. در این میان، بدن دنیوی مرتبه نازل نفس بما هی نفس و دامنه و ذیل آن است. همان طور که، قوا مراتب این نفس و متحد با آن هستند.^۱

ادله ملاصدرا برای اثبات وحدت قوای نفس

۱. علم وجدانی و بدیهی به وحدت نفس و قوای آن داریم.^۲
۲. از ناحیه معلوم: اگر نفس با قوای خود وحدت نداشت، امکان نداشت درباره معلوم برخی با معلوم برخی دیگر حکم کرد و مدرک یکی قوه را با مدرک قوه دیگر ترکیب کرد و تحریک اختیاری به چیزی داشت که برای حس، خیال و وهم و یا عقل بدست آمده است. (به شکل قیاس استثنائی اتصالی)^۳
۳. از ناحیه عالم و مدرک: اگر مدرک معقولات با مدرک محسوسات، متخیلات، موهومات و ... یکی نباشد، پس دو مدرک در کار باشد، درحالی که چنین نیست بلکه مدرک معقولات همان مدرک محسوسات و ... است. پس یک شی است که هم مدرک معقولات و هم مدرک محسوسات و ... است. در نتیجه دوگانگی ای در کار نیست از ناحیه عالم و مدرک.^۴
۴. این برهان (از ناحیه علم) دارای چند مقدمه مهم است:

۱. نفس انسانی یک موجود متشخص است. (زیرا تشخص شی از آن وجود وی است)
۲. بدن تحت همین موجود متشخص است و رابطه اش نه اعتباری بلکه تکوینی است.
۳. بدن جزئی تحت تدبیر نفس جزئی است نه تدبیر بدن کلی.
۴. این تدبیر اختیاری است.
۵. نفس اگر از بدن خبر نداشته باشد، نمی تواند با اختیار باشد. زیرا علم هر شی جزء مبادی فعل اختیاری است.

۶. پس نفس انسانی مدرک بدن شخصی خود است.
 ۷. از سوی دیگر نفس انسانی عاقل و مدرک کلیات هم است.
- نتیجه:** نفس انسانی با کمال وحدتش جزئیات و کلیات را درک می کند؛ چون ادراک کلیات مفروغ عنه است و با ادراک بدن، مدرک بدن جزئی هم است. پس نفس عین قوای خود است.^۵
- ملاصدرا غیر از این ها چند دلیل دیگر را هم در جلد ۸ و ۹ اسفار ذکر می کند به علت طولانی بودن و مقدمات مفصل، از آن ها صرف نظر می شود.

¹. Al-Shawahid al-Robobiyah, (pp.289, 292, 329, 332); al-Maba' wa al-Maa'd, (pp.343, 387 & 52)

². Al-Asfar al-Arbaa', (vol.9), (pp.56-57)

³. Ibid, (vol.8), (pp.221-222)

⁴. Ibid, (vol.8), (p.224)

⁵. Ibid, (vol.8), (p.225)

استاد فیاضی این ادله را اخص از مدعا می‌داند.^۱ و استاد مصباح مراتبی بودن قوای نفس را طوری توجیه می‌کند که سر از رابطه علی و معلولی نه شأن و ذی‌الشأن در می‌آورد.^۲

نتیجه‌گیری

نکات زیر را می‌توان به عنوان نتایج بحث برشمرد:

۱. درباره فاعلیت نفس و قوا در افعال انسان، بعضی فلاسفه قوا را فاعل مستقل می‌دانند و بعضی نفس را فاعل و قوا را آلات یا معدّات می‌شمارند. فخر رازی که جزء دسته دوم است گمان کرده شیخ در دسته اول قرار دارد. در حالی که، صریح سخنان شیخ، خلاف مدعای امام فخر را می‌رساند.

۲. وحدت وجود نفس و قوا. از نظر شیخ، قوا «فروع و اجزای» نفس هستند و میان نفس و قوا، علاقه و ارتباطی خاص و شدید برقرار است، اما به نظر صدرا پیوند نفس و قوا بالاتر از علاقه و ارتباط اصل و فرع یا جزء و کل است، زیرا قوا «مراتب» نفس هستند و تعبیر «شؤون و مراتب» برای قوا، اولی و ارجح است تا فروع و اجزا. شیخ، قوا را «آلت ادراک» می‌داند، ولی آخوند آن‌ها را «محلّ و معدّ» ادراک می‌شمارد و معتقد است که هر قوه و عضوی که محلّ آن قوه است علت اعدادی و زمینه‌ساز هستند تا نفس، فاعل مباشر فعل خاصی قرار گیرد. در واقع این سینا به تغایر نفس و قوا قائل است. چنان که، میان نفس و بدن هم به چنین تغایری قائل است، اما صدرا قوا را مراتب نفس می‌داند و هر نوع رابطه‌ای را که به نحوی از انحا به تعدد وجود نفس و قوا منتهی می‌داند نفی می‌کند، حتی اگر از حیث کمال و شدت مانند رابطه علت و معلول باشد. چرا که در این رابطه هم باید به وجودها و شخص‌ها قائل شد. پس قوا نه فروع نفس هستند و نه اجزا و نه آلات و نه معلول‌های آن. چون در تمام این حالات، نفس وجودی جداگانه دارد و قوا وجودهای جداگانه، بلکه نفس حقیقت واحده و وجود وسیع دارای مراتبی است که قوا، شؤون و ظهورات و مراتب آن وجود واحدند و این حقیقت واحد به حرکت ذاتی استکمالی، مراتب وجود خود را یکی پس از دیگری از ادنی به اعلی و اجد می‌شود.

۳. شیخ اشراق نیز با وجود اعتقاد به تشکیک خاص، از کیفیت سریان نفس در جمیع قوای ظاهری و باطنی خود غفلت کرده است و گرچه تا حدودی به نظریه صدر المتألهین نزدیک شده؛ اما به سبب نفی مطلق وجود قوا و نفی حرکت جوهری، نتوانسته به توجیه هماهنگ این سخن با سایر مبانی حکمت اشراق بپردازد.

۴. بحث رابطه نفس و قوا، از جمله مباحث حوزه نفس است که همچون آینه‌ای روشن، آثار اصول و مبانی صدرایی خصوصاً تشکیک و حرکت جوهری را در خود نمایان می‌کند و نقش و کاربرد آن‌ها را نشان می‌دهد.

۱. *Ilm al-Nafs Falsafi*, (pp.90-110)

۲. *Sharh Asfar* (vol.8), (vol.1), (pp.251-353)

۵. خلاصه نظر ملاصدرا: بدن و قوا در مقابل نفس و حتی رابطه علی و معلولی هم با نفس ندارند بلکه آن‌ها نتیجه اشراقی نفس هستند، همچنین قوای نفس، مراتب و تشبّهات نفس اند نه معالیل آن. این ادعا با چندین دلیل مانند علم حضوری به وحدت نفس و قوا، از ناحیه معلوم، عالم و علم به اثبات رسیده است.

References¹

1. Ibn Sina, Hussain bin Ali, (1378). *al-Isharat wa al-Tanbihat*, Sharh e Khawaja, al-Balagha, Qom
2. _____, (1404). *al-Ta'liqat*, Tahqiq wa Muqqima Abd al-Rahman Badavi, Maktab al-Alam al-Isalmi, Qom
3. _____, (1375). *al-Nafs min Kitab al-Shifa*, Tahqiq Hassan Hassanzadeh Amoli, Daftar Tablighat Islami, Qom,
4. Javadi Amoli, Addullah, Sharh Hikmat Muta'liyeh (Sharh Asfar), (1368). Al-Zahra, Tehran
5. _____, *Rahiq Makhtom*, Isra, Qom (1375).
6. _____, *Lectures of Asfar*, Isra, Qom.
7. Farkh al-Din Razi, Muhammad bin Umar, (1990). *al-Mabahith al-Mashriqiyyah*, Dar al-Kutub al-Arabi, Beirut
8. Sabzawari, Mulla Hadi, (1410). *Sharh al-Manzomah*, Tahsih wa Taliqah Hassan Hassanzadeh Amoli, Nab, Qom
9. Suhrawardi, Shahab al-Din, (1372). *Majmoa Musannat Sheikh Ishraq*, Tahsih wa Muqaddima Henry Corbin, Muassasah Muta'lat wa Tahqiqat Farhangi, Tehran
10. Sadr al-Din Shirazi, Muhammad bin Ibrahim, (1981). *al-Asfar al-Arbaa'*, Dar Ihya al-Turath al-Arabi, Beirut
11. _____, (1385). *al-Shawahid al-Robobiyyah*, Tahsih Seyyed Jalal al-Din Ashtiyani, Daftar Tablighat Islami, Qom
12. _____, *Mada' Wa Ma'd*, (1354). Tahsih Seyyed Jalal al-Din Ashtiyani, Anjuman Falsafah Iran, Tehran
13. _____, (1313). *Sharh al-Hidyah al-Athiriyyah*, Bidar, Qom (offset)
14. Fayyazi, Ghulam Raza, (1389). *Ilm al-Nafs Falsafi*, Tahqiq wa Tadwin Muhammad Taqi Subhani, Muassasah Amozishi wa Pazohishi Imam Khomeini, Qom
15. Al-Muslim, Sadiq, (2009). *Ibdaa't Sadr al-Din al-Shirazi; al-Nafs Namozajan*, Dar Naynawa, Beirut

¹ - لازم به ذکر است که بسیاری از منابع اصیل و متنی از نرم‌افزارهای نور استفاده شده است.

16. Misbah Yazdi, Muhmmad Taqi, (1375). *Sharh Jild Hashtum Asfar Arbaa'*, Tahqiq wa Nigarish Muhammad Saeedi Mehr, Muassasah Amozishi wa Pazohishi Imam Khomeini, Qom

17. Nadir, al-Bir Nadir, (1987). *al-Nafs al-Bashariyyah Ind Ibn Sina*, Dar Ihya al-Turath al-Islami

18. Yazdan Panah, Seyyed Yadullah, (1389). *Guzarish, Sharh wa Sanjish Dasgah Falsafi Sheikh Ishraq Suhrawardi*, Tahqiq wa Nigharish Mehdi Alipoor, Pazohisghah Hawza wa Danishgah, Qom

Dr. Bərəkətullah Sinəvi

Sədrəddin Şirazi fəlsəfəsində “Nəfs öz vəhdətində bütün qüvvələrin məcmusudur” nəzəriyyəsinin şərh və dəyərləndirilməsi

(xülasə)

Fəlsəfi mövzuların ümumilikdə, İslam fəlsəfəsinin xüsusilikdə açar fikir lərindən biri nəfs və ruha aid məsələlərdir. Burada ən mühüm və bəlkədə ən qalmaqallı mövzulardan biri nəfsin öz qüvvələri ilə olan əlaqə və münasibətləridir. Bu sahədə filosofların müxtəlif nəzəriyyələri Yunandan- günümüzdək mövcud olmuşdur. Nəfs mövzusunda ən aktual mövzu demək olar ki, bu mövzudur. Molla Sədra adı ilə məşhur olan Sədrəddin Şirazi əsərlərinin bir çoxunda, xüsusən Əsfar kitabında bu sahədə geniş və təfəssilatlı təhlillər aparmışdır.

Hazırkı araşdırma “hikmətul-mütəaliyə” fəlsəfəsindəki varlığın əsilliyi, varlığın mərtəbəli olması, substansial hərəkət və s. qaydalara əsaslanaraq, təsvirli və təhlilli şəkildə mövzuya aydınlıq gətirmişdir. “Həqiqətin bəsit və sadəliyi” qaydasını diqqət mərkəzində saxlayaraq, bu nəticəyə gəlmək olar ki, nəfsin qüvvələri nəfsin özü ilə bərabər deyillər, hətta nəfslə onun qüvvələri arasında ikilik və dualizm belə yoxdur. Əksinə nəfsin qüvvələri onun təzahür və əskərləridir. Sədrəddin Şirazi bu nəzəriyyənin isbatı üçün, həm əsfar kitabında, həm də digər kitablarında bir neçə fərqli sübut gətirmişdir.

Açar sözlər: *Sədrəddin Şirazi, İbn Sina, Şihabəddin Söhrəvərdi, Fəxr Razi, Nəfs, Qüvvələri, Dərəcələr, Əsaslar və köklər, Vəhdətçilik, Dualizm*

Dr. Barakatullah Sinovi

An Explanation and Assessment of “The Soul in its Unity is all Faculties” from Mulla Sadra’s Viewpoint

(abstract)

One of the most significant discussions of philosophy in general and Islamic philosophy in particular is the topic of the soul, and among them, one of the most important, albeit most challenging, discussions of the subject is the relation of the soul to its own faculties. Various theories have been put forward by philosophers from Greek to contemporary times. In such a way that it constitutes a wide range of philosophical discussions. Sadr al-Muta’lilihin, known as Mulla Sadra, has provided detailed materials in many of his works, notably Asfar al-Arbaa’. The present study, with regard to the specific principles of transcendent wisdom, such as originality of existence, Systematic Ambiguity, substantial movement, and so on, has studied this discussion in a descriptive-analytical way and has come to an important conclusion that with regard to the principle of “simple nature is everything but it is none of them particularity” (“basit al-haqiqa kull al-ashya wa lais beshai’n minha”) the faculties are neither opposite to the soul or even nor is there any duality between the soul and its faculties, but rather the faculties are manifestations and soldiers of the soul itself. Mulla Sadra has put forward several arguments in his works, including Asfar, to substantiate his claim.

Keywords: *Mulla Sadra, Ibn Sina, Sheikh Ishraq, Fakhr Razi, Soul, Faculties, Stages, Principles, Monism, Dualism.*

Др. Баракятуллах Синови

Трактовка и оценка теории «Душа – это сумма всех сил в ее единстве» в философии Садраддина Ширази

(резюме)

Одной из философских тем вообще, и основных ключевых положений исламской философии, в частности, является проблема, связанная с душой (нафс) и духом (рух). Одна из самых важных и, возможно, наиболее противоречивых тем здесь, является тема отношений и связи души с её собственными силами. Различные теории философов в этой области существовали со времён Древней Греции до наших дней. Это едва ли не самая актуальная тема, в контексте проблемы души. Садраддин Ширази,

известный как Мулла Садра, во многих своих произведениях, особенно, в книге "Асфар", проделал обширный и подробный анализ этой области.

Настоящее исследование, основываясь на концепции иерархичности ступеней бытия, субстанционального движения и других концепциях, содержащихся в философии «трансцендентной мудрости» («ал-хикма ал-мутаалийя»), в описательной и аналитической формах, привносит ясность в данный вопрос. Придерживаясь принципа «простоты истины», мы можем прийти к выводу о том, что силы души не равны самой душе, и что между душой и её силами нет бинарности и дуализма. Напротив, силы души являются её проявлениями и выражениями. Садрадин Ширази привел несколько различных аргументов в поддержку этой теории, как в книге "Асфар", так и в других в своих книгах.

Ключевые слова: Садрадин Ширази, Ибн Сина, Шихабдин Сухраварди, Фахрадин Рази, Нафс, силы, основы и корни, степени, основы и корни, единство, дуализм.

Məqalə redaksiya daxil olmuşdur: 24. 08. 2019

Təkrar işləməyə göndərilmişdir: 30. 08. 2019

Çapa qəbul edilmişdir: 09. 09. 2019